



زرتشت پاک

درگذشت زرتشت پاک

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۶ دی ۱۳۹۲ | ۷ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

زرتشت داستان درگذشت اشوزرتشت آن‌گونه که در کتاب پهلوی «زادسپرم» آمده است و ماجرای کشته شدن آن وخشور (پیام‌آور آسمانی) پاک در آتشکده‌ی بلخ، در هنگام نیایش و به‌دست یک تورانی به نام «توربراتور» در شاهنامه‌ی فردوسی نیز بازتاب یافته است. پنجم دی‌ماه را سال‌روز درگذشت پیام‌آور ایران باستان می‌دانیم، یادش را گرامی می‌داریم و بر آموزه‌هایش استوار می‌مانیم. تاریخ یکتاپرستی در جهان، از پیامبری اشوزرتشت در سرزمین «ایرانویج» آغاز می‌شود. بنابر باور زرتشتیان، نزدیک به بیست سده پیش از زایش مسیح، زرتشت در ش



زرتشت

داستان درگذشت اشوزرتشت آن گونه که در کتاب پهلوي «زادسپرم» آمده است و ماجرای کشته شدن آن وخشور (پیام آور آسمانی) پاک در آتشکده‌ی بلخ، در هنگام نیایش و به دست یک تورانی به نام «توربراتور» در شاهنامه‌ی فردوسی نیز بازتاب یافته است.

پنجم دی ماه را سالروز درگذشت پیام آور ایران باستان می دانیم، یادش را گرامی می داریم و بر آموزه هایش استوار می مانیم.

تاریخ یکتاپرستی در جهان، از پیامبری اشوزرتشت در سرزمین «ایرانویج» آغاز می شود. بنابر باور زرتشتیان، نزدیک به بیست سده پیش از زایش مسیح، زرتشت در ششم فروردین، چشم به جهان گشود. از «گاتها»، سروده های پیامبر، پیداست که نامش «زرتشت» و نام خانوادگی اش «سپیتمه» است. برخی از زبان شناسان چم (معنی) زرتشت را ستاره‌ی زرین یا درخشان خوانده اند. او پس از سی سال، در همین روز، از سوی اهورامزدا برگزیده شد تا مردمان را به سوی یگانه دانای بزرگ هستی بخش ره نماید؛ آنان را به اندیشه، گفتار و کردار نیک سفارش کند و آزادی اراده و شادی را برای آنان به ارمغان آورد.

...

شاهنامه‌ی فردوسی، داستان زایش اشوزرتشت را با پدید آمدن درختی تنومند با ریشه های استوار و شاخه های بسیار که

برگ و بارش پند و خرد و دانایی است، گزارش می‌کند. چو یک چند گاهی بر آمد برین / درختی پدید آمد اندر
زمین از ایوان گشتاسپ تا پیش کاخ / درختی گشن‌بیخ و بسیار شاخ همه برگ او پند و بارش خرد/کسی کز
خرد برخوردار کی مرد خجسته پی و نام او زردهشت/ که اهریمن بدکنش را بکشت به شاه جهان گفت که
پیغمبرم / تو را سوی یزدان همی رهبرم

این‌گونه بیان داستان از سوی فردوسی، که از درختی گشن‌بیخ و بسیارشاخ، نام می‌برد، اشاره دارد به آیینی دیرین در سرزمین ایران که با زاده شدن هر فرزندی، درختی بر روی زمین می‌کاشتند تا آلودگی‌هایی را که از این فرزند به کره‌ی خاکی می‌رسد، بزدايد. به هر روی، پس از آن‌که اشوزرتشت، کیش خود را به شاه ایران، گشتاسب، نمایاند، کی‌گشتاسب، پدرش، لهراسب و برادرش، زریر، کیش او را پذیرفتند و گشتی بر میان بستند. کی‌گشتاسب دانایان را به شهرها فرستاد تا آتشکده‌ها برپا کنند. نخست آتشکده‌ی مهربرزین را بنیاد نهاد. اشوزرتشت سروی بزرگ را در آن کاشت که به نام «سرو کاشمر» نامدار شد. پس از آن، پیامبر، بر کی‌گشتاسب که خراج به دربار ارجاسب، پادشاه توران می‌فرستاد، خرده گرفت. کی‌گشتاسب نیز پذیرفت و فرمان داد تا دیگر باج و خراجی به توران فرستاده نشود. ارجاسب تورانی از این ماجرا آگاه شد و نامه‌ای برای کی‌گشتاسب نوشت که از دین نو بازگردد و همچون گذشته خراج‌گذار توران شود تا از فرمانروایی بر سرزمین‌هایی بیشتر و گنج‌هایی بی‌شمار بهره‌مند شود وگرنه بر او خواهد تاخت و کشورش را ویرانه‌ای خواهد ساخت. نامه‌ی ارجاسب که در دربار کی‌گشتاسب خوانده شد، زریر سپهبد و اسفندیار، پسر شاه، از آن، سخت برآشفتمند؛ پاسخ تندي بر نامه‌ی ارجاسب نوشتند و خود را آماده‌ی نبردی بزرگ در برابر لشکر توران کردند.

در این جنگ بزرگ، بسیاری از پهلوانان و بزرگان ایران همچون اردشیر، شیدسب و نیوزار، که هر سه فرزندان شاه بودند، فرزند جاماسب، وزیر خردمند گشتاسب‌شاه که «گرامی» نام داشت و در پایان زریر، سپهبد دلاور ایران، پس از دلیری‌های بسیار و از خودگذشتگی فراوان به دست دشمن کشته شدند. در هنگامه‌ای که شکست ایران نزدیک بود، «اسفندیار رویین‌تن» به میدان آمد و با جنگاوری‌های بسیار، برگ را به سود ایران برگرداند و پیروزی را برای ایرانیان به ارمغان آورد. ارجاسب و مانده‌ی سپاهیان‌ش رو به سوی بیابان نهادند و گریختند. ماجرای این نبرد بزرگ، افزون بر شاهنامه، در کتاب «یادگار زیران» نیز آمده است.

سال‌ها از این نبرد بزرگ گذشت. بدگویی چرب‌زبان، دل شاه را از اسفندیار که در اندیشه‌ی تاج و تخت بود و بارها برای آن پیمان از پدر گرفته بود، برگرداند. شاه او را در دل دژی بزرگ در غل و زنجیر به زندان افکند و خود به میهمانی رستم دستان در سیستان رفت. و این‌گونه بلخ، پایتخت ایران، از فرمانروا و پسر دلاورش، تهی شد. پسران اسفندیار که این‌چنین دیدند، به سوی پدر شتافتند تا در زندان او را از تنهایی به‌دراورند. به ارجاسب تورانی پیام بردند که بلخ از پهلوانان خالی است و به‌جز لهراسب پیر و هفتصد مرد دینی که در آتشکده سرگرم راز و نیاز و نیایشند، کسی از نامداران در پایتخت نیست. ارجاسب که بیشه را خالی از شیران دید، بار دیگر به ایران یورش آورد تا کار شهریاری این سرزمین را یکسره کند.

سپاه ارجاسب که به بلخ رسید، لهراسب جامه‌ی رزم پوشید و بر پیرانه‌سرش، خود جنگی نهاد و به میدان آمد و بسیار از تورانیان را از دم تیغ گذراند. آن‌چنان که به ناچار چندین پهلوان تورانی او را در میان گرفتند و از هر سو بر او تیر و تیغ و گرز باریدند تا پیر آتشکده آرام گرفت و جان به جان‌آفرین سپرد. تورانیان که او را جوانی نیرومند می‌پنداشتند، کلاه از سرش برداشتند و موی سپیدش دیدند و شگفت‌زده شدند که در سالخوردگی چگونه دلیری و جنگاوری می‌کرد و ترسی بزرگ به دل تورانیان افتاد که اگر اسفندیار آزاد بود و در میدان می‌تازید، چه می‌کردیم؟ تورانیان که این‌گونه دیدند، رو به سوی آتشکده نهادند:

نهادند سر سوی آتشکده/ بر آن کاخ و ایوان زرآزده همه زند و اُستا همی سوختند/ چه پرمایه‌تر بود برتوختند
ورا هیربد بود هشتاد مرد/ زبانشان ز یزدان پر از یادکرد همه پیش آتش بکشتندشان/ ره بندگی بر نوشتندشان
ز خونشان بمرد آتش زردهشت/ ندانم چرا هیربد را بکشت

به سوی آتشکده تاختند و بر آن کاخ باشکوه زرین پای نهادند. اوستاها را سوزاندند و گنجش را ربودند، هیربدان را کشتند و خونشان را بر آتش پاک ریختند و بسیاری را به گروگان بردند. زرتشت پاک نیز به‌هنگام خواندن نیایش به تیغ بداندیشی از پا درآمد و این‌گونه آتش جان آن اشو (پاک) به همراه آتش آتشکده به خاموشی گرایید. همسر کی‌گشتاسب که این‌گونه دید سوار بر اسبی به‌تاخت به سیستان شتافت تا شاه را آگاه کند. گشتاسب نخست، کار را آسان گرفت و گفت: با لشکر من کسی را پای ایستادگی نیست و با یورشی تورانیان را شکست خواهم داد. همسرش گفت این‌گونه آسوده مباش که پدرت را با موی سپید و هفتصد موبد و زرتشت پاک را از دم تیغ گذراندند. آتشکده و شهر را ویران کردند و دخترانت را به اسیری بردند. گشتاسب سخت دژم شد. نامه به مرزداران و لشکرداران خویش نوشت و همه را گرد آورد و با سپاهی بسیار به‌سوی بلخ نامی تاخت. دو سپاه روی‌درروی هم ایستادند و سه روز و سه شب جانانه جنگیدند. در میان این گیرودار بسیاری از پسران گشتاسب کشته و زخمی شدند. کی‌گشتاسب گریخت و به کوهی پناه آورد که پس از آن، گرداگردش را تورانیان گرفتند. گشتاسب درمانده و ناامید از وزیر خردمندش جاماسب یاری خواست. جاماسب کلید کار را در آزادی اسفندیار دید. کی‌گشتاسب که انگار رویین‌تن را از یاد برده بود به‌ناگاه شادمان شد و باز او را پیمان شاهی داد. جاماسب فرزانه در تاریکی شب با جامه‌ی تورانی از میان تورانیان گذر کرد و خود را به رویین‌دژ، رساند که در آن اسفندیار در میان زنجیر و آهن در بند بود. اسفندیار نخست دل پر از کین پدر داشت. اما همین‌که شنید فرشیدورد، برادر دلبندش در میدان تیرخورده و زخمی افتاده و از یزدان پاک آرزوی مرگ می‌کند، خونس به‌جوش آمد. درنگ نکرد تا آهنگران زنجیرها را ببرند. با نیروی بازو زنجیرها را درید و غل‌وبند را درهم شکست. جاماسب شگفت‌زده از او پرسید پس چرا دیرزمانی در بند ماندی و اسفندیار پاسخ داد:

به‌فرمان یزدان نشسته بُدم / نه از بهر این بند بسته بُدم که هر کو ز فرمان و پند پدر / بتابد مر او هست
جادو پسر

اسفندیار بی‌درنگ زره بر تن می‌کند و بر سپاه ارجاسب تورانی می‌تازد. پس از فراز و نشیب داستان، بر تورانیان پیروز می‌شود. اما افسوس که بازهم نوشدارو پس از مرگ سهراب می‌رسد و اسفندیار هنگامی ایران را می‌رهاند که دیگر زرتشت پاک، لهراسب پیر و بسیاری از بزرگان و نیکان و دلیران ایران جان در تن ندارند. داستان درگذشت اشوزرتشت در کتاب پهلوی «زادسپرم» آمده است. ماجرای کشته شدن آن و خشور پاک در آتشکده‌ی بلخ، در هنگام نیایش و به‌دست یک تورانی به نام توربراتور، نگاشته‌اند. این داستان در شاهنامه‌ی فردوسی نیز بازتاب یافته است. پنجم دی‌ماه را سال‌روز درگذشت پیام‌آور ایران باستان می‌دانیم و یادش را گرامی می‌داریم و بر آموزه‌هایش استوار می‌مانیم.

نوشتار از بابک سلامتی

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «درگذشت زرتشت پاک»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وب‌سایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<https://www.parsiandej.ir/articles/1423/pdf/درگذشت-زرتشت-پاک.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵